

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

الحاج خلیل الله ناظم باختري
همبورگ - جرمني

شام غریبان

مخمس بر غزل "صوفی عشقوی"

یا الهی از خروش بــــاد و باران نشکند
شاخه گل در میان باغ و بستان نشکند

از گزند روزگار و خشم طوفان نشکند
همسر سرو قدت نی در نیستان نشکند

ساغر عمرت ز گردش های دوران نشکند

از تمام خــــو برویان جهان زیبا تر است
یک قلم آلوده بــــا مشک و عنبر است

دلبرم زیباتراز ماه و پری، سیمین بر است
لاله رویم را هوای سیر گلشن در سر است

ای صبا هُش کُن که آن زلف پریشان نشکند

در خیال من اگــــر ذوق تمنایت رسد
بوی خوش از عطر گیسوی دل آرایت رسد

در نظر گاه تجمل قد و بالایت رسد
نسبت هر گل که با رخسار زیبایت رسد

تا قیامت رنگ آن گل در گلستان نشکند

از پری رویان عالــــم بیوفایی دیده ام
نخوت و کبر و غــــرور و خودنمائی دیده ام

غصه و درد و غم و رنج جدائی دیده ام
از جفا و جور شان خیلی کمائی دیده ام

تا ابد بــــازار ناز نازنینان نشکند

نی شفا باشد بــــرایت نی دوا و نی طبیب
نی به پُرسانت بیاید آل و اولاد و قریب

نی رفیق و نی شفیق و نی ندیم و نی حبیب
دایما از دل دُعایت مینمایم ای رفیق

ولچک و زولانه ات در بین زندان نشکند

ناز و نیرنگ و فریب گلرخان از حد گذشت
ظلم بــــر احوال زار عاشقان از حد گذشت

شیوه جور و جفای ظالمان از حد گذشت
گرمی بازار این شیرین لبان از حد گذشت

رفته رفته قیامت لعل بدخشان نشکند

دیگر از چرخ حوادث داروی درمان مگیر بعدازین بابیای ملت گوشه پنهان مگیر
در وطن جنگ است و خود را غافل و حیران مگیر کام دل حاصل نمودن از فلک آسان مگیر
کی دهد حلوا به کس تا یک دو دندان نشکند
از فشار فیر راکت بام دکانم فتاد خانه و کاشانه و دهلیز و دالانم فتاد
زین بلای خانمانسوزی که بر جانم فتاد در میان لای و گل خیر است اگر نامم فتاد
بوتل تیلیم درین شام غریبان نشکند
جان من بر قوت بازوی و دورانت مناز ما خدا داریم و باشد مرجع راز و نیاز
سوز ما آه است و آه ما همه سوز و گداز شهسوار من ز شوخی اینقدر چابک متاز
زیر پای چاکرت دلهای نالان نشکند
دیده روشن میشود از دیدن روی قمر {ناظما} سیر و تماشا کن بتان عشوه گر
ما نظر بازیم و دارد این نظر بازی خطر زین سر ره عشقوری کی می رود جای دگر
تا سر خود زیر پای خوبرویان نشکند

این تخمیس وقتی سروده شده، که در کابل جنگهای تنظیمی جریان داشت
و پادشاه سابق در روم بود